

گئورگ زېمل

مقالاتی دربارهٔ دین
فلسفه و جامعه شناسی دین

ترجمهٔ شهناز مسمی پرست



فهرست

- ۷ یادداشت مترجم
- ۱۱ پیش‌گفتار
- ۱۵ مقدمه
- ۲۷ فرم و محتوا در فلسفه زیمل درباره زندگی
- بخش نخست: دین و مدرنیته
- ۶۵
- ۶۷ ۱. پرسش از ایده‌های بنیادی دینی و علم مدرن [۱۹۰۹]
- ۷۳ ۲. مسئله دین در جهان امروز [۱۹۱۱]
- ۸۹ ۳. تضاد فرهنگ مدرن [۱۹۱۸]
- بخش دوم: دین و تشخص
- ۹۷
- ۹۹ ۴. درباره رستگاری روح [۱۹۰۳]
- ۱۰۷ ۵. دین و تناقضات زندگی [۱۹۰۴]
- ۱۱۹ ۶. تشخص خدا [۱۹۱۱]
- بخش سوم: دین و هنر
- ۱۴۱
- ۱۴۳ ۷. مسیحیت و هنر [۱۹۰۷]
- ۱۵۹ ۸. هنر دینی رامبرانت [۱۹۱۴]

۱۸۳	بخش چهارم: روش‌شناسی دین
۱۸۵	۹. درآمدی بر جامعه‌شناسی دین [۱۸۹۸]
۲۰۹	۱۰. درآمدی بر شناخت‌شناسی دین [۱۹۰۲]
۲۲۳	بخش پنجم: به سوی چشم‌اندازی «گسترده‌تر» دربارهٔ دین
۲۲۵	۱۱. دین [۱۹۱۲] (۱۹۰۶)
۲۲۵	۱. دین و جهان‌فرم‌های وجود (اگزیزتانس)
۲۴۷	۲. دین و روابط اجتماعی
۲۵۶	۳. دین و وحدت‌گروهی
۲۷۵	۴. دین و رشد خود
۲۹۴	۵. قابلیت منسجم‌کنندهٔ دین
۳۱۱	نمایهٔ اسامی
۳۱۵	نمایهٔ موضوعی

فرم و محتوا در فلسفه زیمل درباره زندگی [۱]

اثر رودلف ایچ. واین گارتیر^۱

گنورک زیمل آثاری درباره اخلاق، تاریخ، جامعه، پول، دین، هنر، و فلسفه دارد. حین مرگ در شصت سالگی او بیست کتاب و مقالات بی شمار درباره این موضوعات و درباره هنرمندان، نویسندگان، و فلاسفه‌ای همچون رامبرانت، گوته، و کانت نوشته بود. آسان است که نتیجه بگیریم زیمل متفکری پرشور و چندسویه بوده است که با هدایت علایقش از حوزه‌ای به حوزه‌ای تغییر مسیر می داد.

معهداً این نتیجه گیری شتابزده است. هرچند تنوع موضوعاتی که زیمل به آن‌ها می پرداخت زیاد بود، مضمونی محوری همه آن‌ها را وحدت می بخشید. اوبه انسان، زندگی‌اش، و آفرینش‌هایش می پرداخت: جهان زیمل جهان فرهنگ بود.

زیمل تحت تأثیر — اگر نه ملول از — تعداد و انواع حیرت انگیز محصولات انسانی‌ای بود که در جهان معاصر فرد را محاصره می کند و دائماً در تضاد با او

¹ Rudolf H. W. ...

است. او با ابژه‌های متفاوت هنر و مصنوعات، نظریه‌های علمی و احکام مذهبی، نظام‌های فلسفی و تفسیرهای تاریخ، نظام‌های قانونی و نهادهای اجتماعی، اصول اخلاقی و قواعد رفتار احاطه می‌شود، و به درجات متفاوت به آن‌ها می‌پردازد. برخی از این‌ها مخلوق زمانهٔ خود او یا گذشتهٔ نزدیکش هستند؛ برخی دیگر محصول هر دوره‌ای از تاریخ ثبت شده هستند. همهٔ این‌ها حضور دارند و برای جلب توجه هیاهو به پا می‌کنند. آن‌ها مستلزم فهمیده شدن، شناخته شدن، به کار گرفته شدن، یا مورد تبعیت و وفاداری واقع شدن‌اند؛ یا مقتضی طرد، تکذیب، انکار، یا ویران شدن‌اند. صرف‌نظر از اقتضای موقعیتی خاص، در هر حال از فرد خواسته می‌شود که موضعش را در انبوه این نمایش محصولات انسانی پیدا کند، روابطی را میان خودش و ابژه‌ها یا متعلقات فرهنگ کشف و برقرار کند.

به این مسئله است که زیمل مبادرت می‌ورزد. او بالاتر از هر چیز فیلسوف فرهنگ بود. علاقهٔ اصلی او در رشته‌های فرهنگی گوناگونی که در آن‌ها کار می‌کرد علاقه‌ای فلسفی بود. در یک جا او اقدامش را *Sinngebung* نامید [۲]: او در صدد معنا یا اهمیت دادن به محصولات فرهنگ بود، تا آن‌ها را مفهوم و قابل حصول سازد.

این تعهد شامل دو وظیفهٔ نهایتاً جداناپذیر است. اولی کشف و بیان روشن شبکه‌ای از روابطی است که میان عناصر فرهنگ حفظ می‌شود. این امر مستلزم تحلیل‌هایی است که در آن‌ها شباهت‌ها و تفاوت‌ها تشخیص داده می‌شوند و جزئی‌ها تحت اصول کلی‌تر واقع می‌شوند. به طور خلاصه، تحلیل‌هایی که از آشوب نظم می‌سازند. ولی این کافی نیست. اگر جهان فرهنگ بخواهد معنادار باشد، باید برای کسی این چنین باشد. وظیفه‌ای که زیمل تقبل می‌کند کامل نمی‌شد (در حقیقت، شروع نشده بود) اگر جهان فرهنگ و اداری نمی‌شد با زندگی و تجربه‌های آدمیان به طریقی رابطهٔ معناداری برقرار کند، و تحقق این شرط، نیز، دریافتی از زندگی و فلسفهٔ تجربه را از پیش فرض می‌کند.

هر دو سویهٔ اقدام زیمل از مفاهیم فرم و محتوا استفاده می‌کند. اول از

همه، تمیز دادن میان فرم ابژه، نهاد، الگوی رفتار، یا هنجار و محتوای آن یکی از رویه‌های مورد علاقه زیمل برای برقراری نظم در میان محصولات فرهنگ است.

شاید هیچ ضرورتی برای اندیشه وجود نداشته باشد که کنار گذاشتن آن اندازه سخت باشد که تجزیه و تحلیل چیزها به محتوا و فرم... این تقسیم بر تصویر ما از جهان... به صورت دستکاری‌های بی‌شمار تأثیر می‌گذارد. این [تقسیم] یکی از سازمان دهندگان و ابزار انعطاف‌پذیری است که ذهن به کمک آن به توده هر چیز که هست، توده‌ای که در وحدت بی‌واسطه‌اش بدون ساختار است، ساختار می‌دهد. [۳]

تمایز فرم - محتوا وسیله است، ابزار تحلیل است، که زیمل بارها و بارها در هر حوزه‌ای که مورد بحث قرار می‌دهد آن را به کار می‌برد. با این همه، زیمل در این مورد وسواس به خرج نمی‌دهد که هرگاه از این اصطلاحات استفاده می‌کند معنای یگانه‌ای به آن‌ها اسناد دهد. او در اوایل کارش می‌گوید که

مقوله محتوا و فرم یکی از نسبی‌ترین و سویژکتیو‌ترین اندیشه‌ها در سرتاسر حوزه اندیشه است. آنچه از یک لحاظ فرم است از لحاظ دیگر محتواست؛ و، با بررسی دقیق‌تر، تقابل مفهومی میان این دو منحل به [تقابلی] صرفاً تدریجی (به لحاظ درجه) می‌شود، که قطعیتی دارد که میان امر کلی و امر جزئی است. [۴]

به نظر می‌رسد که زیمل دقت زیادی به خرج می‌دهد که به این اظهار نظر رسمی وفادار بماند: معانی «فرم» و «محتوا»، تقریباً با هر استفاده‌ای که او از این ابزار تحلیلی می‌کند، تغییر جهت می‌یابند و تغییر می‌کنند. با وجود این، کار ارزشمندی خواهد بود - اگرچه کار دشوار و پرزحمتی نیز - که تمام قطعه‌های مربوط در نوشته‌های گسترده زیمل جمع‌آوری شود و، از طریق نوعی فرایند استقرایی، به حکمی درباره معانی کلی این اصطلاحات دست یابیم. [۵]

موضوع مورد نظر ما نقش دومی است که تمایز فرم - محتوا ایفا می‌کند: